جلسه ششم:4/7/1391

تطبیق انقلاب نسبت بر مبنای مختار:

بحث در تصویر انقلاب نسبت بود که روی آن مبناهایی که ما انتخاب کردیم قرار شد دو صورت را طبق این مبانی تطبیق بدهیم:

1. اگر یک عامی وارد بشود و دو تا خاص داشته باشیم آیا یکی از این خاص ها عام را تخصیص می زند بعد نسبت منقلب می شود یا نه؟ نسبت منقلب نمی شود؟

ما عرض کردیم که سه صورت در مسئله است:

الف) هر دو خاص قبل از وقت عمل به عام وارد شده باشند. این جا وجهی برای انقلاب نسبت نیست. و در خصوص این مورد یک بیانی مرحوم آقای داماد دارد و یک بیانی هم در کلام مرحوم آقای روحانی وارد شده است که بعداً در موردش صحبت می کنیم.

ب) یکی از خاص ها قبل از وقت عمل وارد شده باشد و یکی بعد از وقت عمل؛ گفتیم این جا انقلاب نسبت رخ می دهد خاصی که قبل از وقت عمل وارد شده است عام را تخصیص می زند و نسبت بین این عام و خاصی که بعد از وقت عمل صادر می شود عموم و خصوص من وجه می شود احکام عامین من وجه را باید جاری کرد.

ج) هر دو خاص بعد از وقت عمل وارد شده باشد. ما عرض می کردیم که این جا اصلاً یک حکم کلی نمی شود مطرح کرد این تابع این هست که آیا التزام به کاشفیت این دو خاص از وجود خاصی قبل از وقت عمل این التزام سهل المؤونه تر باشد یا التزام به عدم صدور عام یا احد الخاصین؛ کدام سهل المؤونه تر باشد. و مواردش هم مختلف است نمی شود حکم وحدانی صادر کرد . و عرض کردیم هرچه تعداد خاص ها بیشتر باشد التزام به جمع عرفی و این که هر دو خاص مخصص عام باشد سخت تر می شود. و هر چه کمتر باشد راحت تر می شود تابع نحوۀ سند های عام و سند های خاص و این گونه نکات موردی است. یعنی همۀ خاص ها صادر شده باشند و همه خاص ها مخصص باشند. لازمه این مطلب این است که چند تا خاص قبل از وقت عمل به عام در کنار عام وجود داشته است و هیچ یک از این خاص ها به ما منتقل نشده باشد که هر مقدار تعداد خاص ها بیشتر باشد احتمالشان بیشتر است.

بحث انقلاب نسبت نیست بحث این است که آیا ما می توانیم همه آن خاص ها را مخصص آن عام قرار بدهیم یا نه؟ نتیجه بحث این می شود وقتی نشد همه خاص ها را مخصص عام قرار بدهیم این به منزله ان است که ما می دانیم عام یا یکی از دو خاص صادر نشده است احکامش مثل آنجایی است که دو تا خاص اگر بخواهند عام را تخصیص بزنند محذور تخصیص اکثر پیش می آید. آن حکمش را بعداً می گوئیم که اگر دو تا خاص ویک عام باشد چه کار باید بکنیم.

توجه: بحث ما در این جا حکم صورتی است که دو تا خاص تخصیص زدنش نسبت به عام محذور تخصیص اکثر و امثال این ها را نداشته باشد.

نکته ای این جا مطرح است که آیا ما می خواهیم این جا قائل بشویم به این که همان بحثی که از کلمات حاج آقا نقل کردیم در مورد تفصیل بین عام و مطلق آنجا در عام هم می آید ؟ اگر بخواهیم تمسک کنیم باید مجموع دو تا خاص، لازمه اش تخصیص اکثر نباشد. اگرچه قبل از وقت عمل باشد. هر چی باشد آن فرق ندارد. ولی اگر در مطلقات باشد و لو تقیید اکثر باشد چون ما می توانیم مقیِّد را کاشف از این قرار بدهیم که متکلم در هنگام تکلم به مطلق در مقام بیان نبوده است و آنجا طبیعتاً مشکلی پیش نمی آید.

صورتی که دو تا خاص مجموعاً منشا تخصیص اکثر بشوند آن را مستقلاً بحث می کنیم که مرحوم امام یک صحبت هایی دارند و بعضی دیگر هم صحبت هایی دارند که بعداً بحثش را طرح می کنیم. ما فعلاً قدر متیقن را بحث می کردیم که جایی که عام باشد و دو تا خاص داشته باشیم که هر دو خاص بتوانند عام را تخصیص بزنند اگر قبل از وقت عمل صادر شده بودند در تخصیص زدن عام با مشکلی مواجه نبودیم. بحث این است که حالا که بعد از وقت عمل صادر شده است باید کشف کنیم از این خاص ها خاص هایی قبل از وقت عمل بوده که به دست ما نرسیده است. این اماریّت خاص موجود از خاصی که به دست ما نرسیده است اگر این امارئیت اضعف باشد از اماریّت عدم صدور روایات، ما حکم می کنیم که بعضی صادر نشده است و دیگر به این محذور مبتلی نمی شویم.

حالا طبیعتاً شبیه حکم آن صورتی می شود که عام با مجموع خاص ها کانَّ تعارض داشته باشد که اینکه در چنین جایی باید چه کنیم بعداً صحبت خواهیم کرد. چون ان قلت هایی وجود دارد. می خواهم اول اصل صورت ها روشن بشود و بعد تفصیل صور را که جانبی وجود دارد بیان می کنیم.

اما صورت دومی که وجود دارد این است که دو تا عام متباین، یک مخصصی برای یکی از آنها وارد بشود که آن انقلاب نسبتی که در کلام مرحوم نائینی است این است اکرم العلماء و لا تکرم العلماء؛ و اکرم العلماء العدول؛ آنجا یک مشکلی مطرح بود که لازمه انقلاب نسبت و یا شاهد جمع[[1]](#footnote-2)، این است که اگر تخصیص مساوی شود در هر دو دلیل محذور داریم و اگر تخصیص اکثر شود نسبت به یک دلیل محذور داریم؛ علی ای تقدیر نسبت به یک دلیل محذور بود ، که از حاج آقا پاسخ نقل کردیم : ایشان تفصیل قائل شده بودند بین عام و مطلق؛ فرموده بودند در عام اشکال حتمی است و در مطلق مشکل قابل حل است؛ چون تخصیص اکثر در مطلق صحیح نیست. ما با توضیحاتی که در جلسه قبل دادیم در واقع به این جا رسیدیم که گفتیم: وقتی مطلق باشد یک اکرم العالم داریم یک لا تکرم العالم به قرینه اکرم العالم العادل لا تکرم العالم را می گوئیم که متکلم در مقام بیان نبوده است آن عالمی که وجوب اکرام ندارد فی الجمله، می گوئیم در مقام بیان نبود ولی یک نسبتی به عدم وجوب فی الجملۀ علماء نصوصیت دارد و چون نصوصیت دارد خود این کافی است برای این که اکرم العلماء را از در مقام بیان بودن بیندازد. و وقتی از مقام بیان بودن انداخت برای نتیجه انقلاب نسبت به اطلاق مقامی تمسک می کنیم.

این را من تکرار کردم برای این نکته، که این جا هم همین بحث مطرح است که اگر این دو تا عام و آن خاصی که وجود دارد قبل از وقت عمل بکلا الخاصین صادر شده باشد یعنی این دو تا عامی که داریم و یک خاصی که داریم هر سه تا کانَّ به منزله متصله باشند این بیانی که حاج آقا می فرمایند اشکال ندارد.

ولی بحث ما عمده اش این است که یک عامی داریم یک مخصصی دارد آن عامِ ما ، یک عام متباینی وجود دارد و این عام ها همه شان فاصله زمانی بینشان برقرار است و در این صورت جمع عرفی تابع این است که ما کشف کنیم که قبل از وقت عمل قرینه ای بوده است که حذف شده است؛ در این جا این قرینیت خیلی حذفش عجیب است یعنی انقلاب نسبت در صور متعارفه با توجه به این مبنایی که عرض کردیم تقریباً صحیح نیست، چون ما در واقع یک اکرم العالم و لا تکرم العالم الفاسق و لا تکرم العالم داریم، شما با لا تکرم العالم الفاسق می خوا هید اکرم العالم را تخصیص بزنید وفرض این است لا تکرم العالم الفاسق بعد از وقت عمل وارد شده است که باید ملتزم بشویم به این که یک لا تکرم العالم الفاسق کنار اکرم العالم بوده که به ما نرسیده است. این تا اینجا اشکال ندارد. بعد می خواهیم با مجموع این ها لا تکرم العالم را تخصیص بزنیم فرض این است که این مجموع(اکرم العالم الفاسق و اکرم العالم) بعد از وقت عمل به لا تکرم العالم وارد شده است باید بگوئید که دوبار کشف کنید، یک لا تکرم العالم الفاسق بوده است که اکرم العالم را تخصیص زده است که یا متصل بوده است و یا کالمتصل بوده است که قبل از وقت عمل صادر شده است بعد چون این مجموعه می خواهد مخصص باشد که کاشف از یک دلیل دیگری بوده است که قبل از وقت عمل به عام صادر شده بوده است.

دو گونه می شود تفصیل کرد:

1. آن دلیلی که به دست ما نرسیده است یک دلیل بوده است یعنی اکرم العالم العادلی بوده است که نه خودش به ما رسیده است و نه مشابهش، چون فرض این است که اکرم العالم العادل که ما نداریم، یک صورت این است که ما بگوئیم که لا تکرم العالم الفاسق و اکرم العالم که می خوا هد لا تکرم را تخصیص بزند این دو تایی که وجود دارد این دو تا قبل از وقت عمل بوده اند. دو تا دلیل بوده اند که هر دو قبل از وقت عمل صادر شده اند، البته بین خود این ها یک تخصیصی هم این جا وجود دارد. دو صورت می توانیم کشف کنیم: یک صورت این است که لا تکرم العالم الفاسق و اکرم العالم الفاسق، آن شیء ای که مفقود شده است و می خواهد لاتکرم العالم را تخصیص بزند یک دلیل بوده است یا این که هر دوتا با هم بودند، و یک وقت است نه، به همین شکلی که الان هستند آن دو لیلی هم که مفقود هستند دو دلیل بوده است. ما باید ملتزم بشویم یک دلیل خود اکرم العالم الفاسقی که این جا است از یک اکرم العالم الفاسقی مکشوف است بعد آن اکرم العالم الفاسقی که بوده است به علاوه اکرم العلماء این دو تا هم که همدیگر را تخصیص می زدند این ها هم متصل بودند به اکرم العالم؛ یعنی کشف از کشف، یعنی این کشف می کند که یک محذوفی بوده و آن هم کشف از یک محذوف دیگر کند. ببینید خیلی این پیچیدگی هایی که این جا وجود دارد اصلاً امر عرفی نیست که ما بتوانیم به آن ملتزم بشویم.
2. بگوید لا تکرم العالم الفاسق که کشف می کند از این که مراد اکرم العالم العادل است از این دو تا ما کشف می کنیم که یک اکرم العالم العادلی کنار لا تکرم العالم بوده است بحث این است که آن عالم عادل که حذف شده است و هیچ اثری از آن نیست خودش و مشابهش حذف شده است . غرابت آن را ندارد که کشف از دو تا محذوف کند ولی از یک چیز دیگری غرابت دارد و آن این است که یک چیزی حذف شده است که مشابهش هم موجود نیست آیا این یک امر عرفی است؟ درواقع ما باید ملتزم بشویم که یک لا تکرم العالم الفاسق حذف شده است که آن مخصص اکرم العلماء بوده است و یک اکرم العالم العادل حذف شده است که مشابهش هم دیگر موجود نیست. این مجموع التزامات خیلی بعید است. علاوه بر همه این حرف ها تازه این مطلب را هم ضمیمه کنم که آن تقریب تمسک به اطلاق مقامی ؛ که برای حاج آقا بیان کردیم خود تقریب فی نفسه فقط یک تقریب فنی بود، و یک تقریب عرفیِ خیلی روشنی نبود، حالا قبل از وقت عمل باشد اماریّت و کاشفیت منعقد نشده است عیب ندارد آن را بپذیریم ولی متعارف قضیه که بعد از وقت عمل است یک التزام دیگری هم باید ملتزم بشویم: بگوئیم با این دلیل لا تکرم العالم الفاسق بگوئیم اکرم العلماء در مقام بیان نبوده است از اکرم العلمائی که بعداً کشف کردیم که در مقام بیان نبوده است ولی می گوئیم قدر متیقن دارد همین قدر متیقنش کافی است برای این که لا تکرم العالم را بگوئیم در مقام بیان نبوده است. ببینید این ها پیچ و خم هایی که این بحث دارد، راحت تر از همه این ها بگوئیم بین این دو دلیل تعارض است و یکی از انها صادر نشده است. حکم به عدم صدور یکی از این دو دلیل، خیلی راحتر است. این جمع ها را باید جمع عرفی در نظر بگیریم و آیا یک چیزی که این قدر برای بیان کردنش نیاز به این جور بحث ها باشد عرفی است؟

من قبل از شیخ انصاری این گونه جمع عرفی را هیچ ندیدم که این مدل جمع کنند. مفاهیمش را فی الجمله در مستند النراقی نسبت می دهد ولی با تعبیر انقلاب نسبت نبوده است، این بحث ها از مرحوم شیخ به صورت فنی آغاز شده است که تنقلب النسبه که در رسائل وجود دارد. اصطلاحش که قطعاً متاخر است ولی مفهومش قبل از شیخ هیچ وارد نشده است.

نکته ای را می خواهم این جا عرض کنم که من تصور می کنم: این اشکالاتی را که مطرح کردیم در شاهد جمع نمی آید یک اکرم العالمی داریم و یک لا تکرم العالمی داریم و فرض این است که یک دلیل می گوید که علماء ان کانوا عدولاً فیجب اکرامه و ان لم یکن عدولاً لم یجب اکرامه؛ این خیلی مشکل خاصی ندارد این دلیل واحد باید کاشف باشد از این که دلیلی در کنار هر دوی آنها وجود داشته باشد، البته این به روشنی تخصیصات ما نیست چون باید ملتزم بشویم در کنار هر دو دلیل بوده است و حذف شده است. ولی به هر حال «شاهد جمع» دشواری چندانی ندارد.

یک صورت دیگر است که شبه شاهد جمع است و آن این است که این دو تا مخصص اگر در دو دلیل وارد شده باشد به جای چهار دلیل اکرم العالم لا تکرم العالم، اکرم العالم العادل، لا تکرم العالم الفاسق؛ من تصور می کنم که این حکم «شاهد جمع» را می گیرد و لو تصور شده است عین شاهد جمع است ولی به وضوح و روشنیِ شاهد جمع نیست. چون فرض این است که با توجه به انفصالی که این ها از هم پیدا کرده اند یا باید کاشف از این باشد که یک دلیل متصل بوده اند، یعنی هر دوی این ها مجتمعاً در یک دلیل بوده اند یا باید ملتزم به حذف بیشتری بشویم .

اما بحث من این است که اشکالی که ما داریم در انقلاب نسبت است ولی در شاهد جمع اشکال عمده ای نیست. یعنی ما احتمال این که شاهد جمع هم در کنار عام اول و هم در کنار عام دومی باشد معمولاً «حکم به عدم صدور یکی از این سه دلیل» احتمالش از «احتمال این که بوده است و به ما نرسیده است» قوی تر باشد . البته در این مورد نمی توان به طور قطعی حکم کرد. همچنانی که در خود جمع عرفی هم مبتنی بر این است که احتمال وجود خاص صادر قبل از وقت عمل از احتمال عدم صدور یکی از عام و خاص باید قوی تر باشد تا ما جمع عرفی را بپذیریم.

نکته : درست است که انقلاب نسبت عرفی نیست ولی خیلی وقت ها آن نتیجه ای که از انقلاب نسبت می خواهد نتیجه گیری بشود از یک چیزی شبیه شاهد جمع، استفاده می شود ، ببینید یک اکرم العالمی داریم و یک لا تکرم العلمائی و یک دلیل سومی وارد شده است که لا تکرم العالم الفاسق که ما می گوئیم این اکرم العالم را تخصیص می زند ، از یک طرف دیگر لا تکرم العالم الفاسق از آن استفاده می شود که مطلق عالم وجوب احترام ندارد مفهوم به نحو سالبه جزئیه است، مطلق عالم وجوب اکرام ندارد اگر مطلق عالم وجوب اکرام داشت قید فاسق زدن به آن لغو بود، مفهوم به نحو سالبه جزئیه از آن استفاده می شود که حکم روی مطلق عالم نرفته است. همین مفهوم به نحو سالبه جزئیه فی الجمله لا تکرم العالم را تخصیص می زند، یعنی می گوید او هم در مقام بیان نبوده است. یعنی همان بحث در مقام بیان نبودن را که می گفتیم « دلیل سوم، باید بگوید که یکی در مقام بیان نبوده است و بعد که او در مقام بیان نبود، که معمولاً از خود همین دلیل سوم با استفاده از مفهوم سالبه جزئیه اش ما می فهمیم که آن طرف مقابلش در مقام بیان نبوده است. چون همین مقدار کافی است که بگوید همه علماء این گونه نیست که وجوب اکرام نداشته اند. برای عدم وجوب اکرام ، عالم بودن به تنهایی کافی نیست یک قید دیگری می خواهد مثلاً فسق، نمی خواهیم بگوئیم فسق تنها کفایت می کند ممکن است قیود دیگری هم وجود داشته باشد اگر عالم «نماز شب نخوان» باشد شاید وجوب اکرام نداشته باشد. نمی خواهیم مفهوم را به نحو سالبه کلیه قائل بشویم بلکه اگر به نحوسالبه جزئیه هم قائل بشویم لاتکرم العالم را از مقام بیان بودن می اندازد» و همان تقریبی که عرض کردیم که اطلاق مقامی شکل می گیرد و می شود تمسک کرد معنایش این است که اکرم العالم د رمقام بیان نیست و لا تکرم العالم هم در مقام بیان نیست، عالم فاسق بیان شده است و حکم همه عالم های فاسق عدم وجوب اکرام است. و عالم غیر فاسق اگر می خواست وجوب اکرام داشته باشد باید بیان می شد و چون بیان نشده است اطلاق مقامی شکل می گیرد یعنی با توجه به آن تقریبی که ما استبعاد می کردیم، آن تقریب در نوع موارد آن استغراب وجود ندارد. جایی که دلیل سوم ما مفهوم سالبه جزئیه داشته باشد.

جایی که سائل سؤال کند دیگر به نحو سالبه جزئیه نیست. ولی د رمتعارف موارد که قید در کلام امام ع وارد شده است همان قید در کلام امام ع باعث می شود که مفهوم سالبه جزئیه پیدا کند که همین مفهوم باعث می شود که نتیجه انقلاب نسبت با همان تقریبی که عرض کردم گرفته بشود.

1. . این اشکال مختص به انقلاب نسبت نبود بلکه در مورد شاهد جمع هم بود. [↑](#footnote-ref-2)